



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)





## پیغام عشق

قسمت هزار و صد و چهل و دوم





خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۴۸ گنج حضور، بخش اول (۲)

نُفست از درهاست، او کی مُرده است؟

از غم و بی‌آلتی افسرده است

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۵۳

ای انسان، من ذهنی تو مانند ازدهاست، کی ممکن است که مرده باشد؟ در واقع او نمرده است بلکه از بی‌مرادی و فراهم نبودن ابزارها و سبب‌های ذهنی، افسرده و پژمرده شده است.

[بنابراین من ذهنی جایی که بی‌مراد نشود یعنی امکان و اسباب اذیت کردن خودش و دیگران برایش مهیا باشد، ازدها بودنش را خوب بیان می‌کند. مثل کسی که من ذهنی دارد و با کمک مردم بالا می‌آید، یک‌دفعه این ازدها که تا حالا به‌نظر می‌آمد یک بره هست خودنمایی می‌کند. پس ما هم نباید من ذهنی‌مان را دست‌کم بگیریم یا بگوییم نیست دیگر، بلکه باید مرتب فضا را باز کنیم، بیدار بشویم و بیدار بمانیم تا این من ذهنی ما کوچک شده و بالاخره از بین برود.]

توبه کن، بیزار شو از هر عدو  
کو ندارد آب کوثر در کدو  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۴  
-عدو: دشمن

توبه کن و با فضاگشایی به فضای یکتایی این لحظه که کوثر و فراوانی زندگی در آن جاری ست بیا و پرهیز کن از هر کسی که فضا را باز نمی کند، ذهنیت فراوانی ندارد و تنگ نظر است، یعنی من ذهنی دارد و با دیدن بر حسب همانیدگی ها زندگی را به خودش و دیگران روا نمی دارد.



پر کنار بامی ای مست مدام  
پست بنشین یا فرود آ، وَالسَّلَام  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۴۶  
-مدام: شراب

ای کسی که مست شراب غرور و پندار کمال هستی و در خواب ذهن براساس همانیدگی‌ها خودنمایی می‌کنی، درواقع تو در کنار بام هستی که هر لحظه امکان دارد بیفتی، یا کمی عقب‌تر بنشین و دست از غرور بردار یا کلاً از خواب من‌ذهنی و همانیدگی‌ها بیدار شو و پایین بیا، وَالسَّلَام.

هر زمانی که شدی تو کامران  
آن دم خوش را کنار بام دان  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۴۷

ای انسان، هرگاه که به وسیله من ذهنی‌ات کامران شدی و احساس موفقیت داشتی بدان که در همان حال سرخوشی سخت در معرض خطر هستی، زیرا در کنار بام هستی و امکان دارد بیفتی.  
[اگر کسی بر اساس فضای گشوده شده موفق شود دچار غرور نمی‌شود چرا که می‌داند زندگی ست که از طریق او به این موفقیت دست یافته است.]

چونکه چشمش را گشاید امرِ قُم  
 پس بخندد چون سحر بارِ دوم  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۸۲  
 -قُم: برخیز

وقتی که فرمان قُم یعنی «برخیز»، چشمِ دلِ انسان را باز می‌کند و انسان از خوابِ ذهن بیدار می‌شود و بیدار می‌ماند، پس برای دومین بار مانند سحر می‌خندد که این خنده حقیقتاً خنده زندگی است. [انسان اولین بار در روز الست چشمانش به‌روی خداوند باز شده‌است. او چون با عینک همانیدگی‌ها نگاه می‌کند مدام تاریکی را می‌بیند و فکر می‌کند شب است، اما وقتی در این لحظه روی خودش کار می‌کند و از خوابِ ذهن برمی‌خیزد، برای دومین بار روی خداوند را می‌بیند و متوجه می‌شود که این لحظه صبحِ قیامت است.]



قرآن کریم، سوره مدثر (۷۴)، آیه ۱-۲  
- «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، قُمْ فَأَنْذِرْ.»

«ای جامهٔ فکرت در سر کشیده، برخیز و هشدار ده.»  
[ای انسان حتماً باید از خوابِ ذهنِ برخیزی و آگاه باشی و هر لحظه به خودت هشدار بدهی که من نباید به خوابِ ذهن فروبروم.]

چون در عدم آییم و سر از یار برآریم  
از سنگ سیه نعره اقرار برآریم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۸۲

وقتی این لحظه در اثر فضاگشایی مرکزمان عدم و تبدیل به کارگاه خداوند گردد و به صورت یار و خداگونگی بلند شویم نه به صورت من ذهنی، از این سنگ سیاه و سفت من ذهنی نعره اقرار بلند می شود. یعنی من ذهنی ما که تا به حال خدا را انکار می کرد، شروع به اقرار خداوند می کند و سنگ بودنش را از دست می دهد و به جنس یار تبدیل می شود.

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۶  
-«الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.»

«کسانی که چون مصیبتی [یعنی بی مرادی و ریب المنون] به آن ها رسید گفتند: «ما از آن خدا هستیم و [با فضاگشایی] به او بازمی گردیم.»»



بر کارگه دوست چو بر کار نشینیم  
مر جمله جهان را همه از کار برآریم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۸۲

اگر در کارگاه دوست، در مرکز عدم و فضای گشوده شده شروع به کار کردن روی خودمان کنیم، همه جهان و اقلام آن را از کار بی کار می کنیم، یعنی دیگر نمی گذاریم که هیچ چیزی از جمله انسان های دیگر در کار ما دخالت کنند و چوب لای چرخ ما بگذارند.

گلزار رخ دوست چو بی پرده ببینیم  
 صد شعله ز عشق از گل و گلزار برآریم  
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۸۲

وقتی در اثر فضاگشایی بتوانیم گلزار رخ خداوند را بدون پرده و حجاب ببینیم، آنگاه صدها شعله عشق و خرد و صنع خداوندی را از آن گل و گلزار روشن می‌کنیم، بنابراین خلاق می‌شویم و ساختارهای زیبا می‌آفرینیم. «گل و گلزار» نماد خداوند و فضای گشوده‌شده و همچنین نماد انسان به‌عنوان امتداد خداست.



جمله استادان پی اظهار کار  
نیستی جویند و جای انگسار  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۸  
-انگسار: شکسته شدن، شکستگی؛ مجازاً خضوع و فروتنی

همه استادان حرفه و هنر برای اظهار استادی خود به دنبال نیستی و خرابی اند تا با درست کردن آن، هنر و مهارتشان را به دیگران نشان دهند.  
[ما باید نیست شویم و اقرار کنیم که اشکال داریم و پندار کمال، درد و ناموس بدلی من ذهنی را رها کنیم تا تبدیل به کارگاه خداوند شویم.]

لا جَرَمَ استاد استادان صَمَد  
کارگاهش نیستی و لا بُود  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۹  
-صمد: بی نیاز و پاینده، از صفات خداوند

به ناچار کارگاه خداوند بی نیاز که استاد استادان است، نیستی و عدم است. کارگاهش مرکز انسانی ست که صادقانه به نقص هایش اقرار کرده و دیگر با من ذهنی کاری نکند، فقط فضا را بگشاید و تماشاگر ذهن و وضعیت‌ها باشد تا زندگی با قضا و کن فکان مرکزش را عدم کند.



هر کجا این نیستی افزون تر است  
کار حق و کار گاهش آن سر است  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۰

در هر کسی که این نیستی بیشتر باشد، کار و کارگاه خداوند نیز در همان جاست و او در آن جا بهتر کار می کند.  
[یعنی هر انسانی که اقرار می کند که اشکال دارد و دیگران را ملامت نمی کند، تبدیل به کارگاه خداوند می شود.]

تو مباش اصلاً، کمال این است و بس  
 تو ز تو لا شو، وصال این است و بس  
 -عطار، منطق الطیر، فی التوحید باری تعالی جل و علا، حکایت عیاری که اسیر نان و نمک خورده را نکشت

کمال این است که تو مرکزت را عدم کنی و نسبت به من ذهنی صفر شوی و دیگر به صورت یک من ذهنی کامل بالا نیایی، نه این که خودت را براساس همانیدگی ها با دیگران مقایسه کنی و پندار کمال داشته باشی. لحظه وصال و یکی شدن تو با خداوند این است که حقیقتاً من ذهنی ات را لا کرده، خودت را به طور کامل از آن جدا کنی.

هر که را مُشک نصیحت سود نیست  
 لاجرم با بوی بد خو کردنی ست  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۵-

هر کسی که از بوی خوش نصیحت‌های بزرگانی چون مولانا تأثیر نپذیرد و دوباره با عقل من ذهنی‌اش فکر و عمل کند، به ناچار باید با بوی بد دردهای من ذهنی خو بگیرد.  
 [شما از خودتان پرسید که آیا نصیحت مولانا روی من اثر می‌کند یا نه؟ چرا من قوانین زندگی را رعایت نمی‌کنم؟ چرا کار کردن روی خودم را رها کرده‌ام و روی مردم کار می‌کنم؟  
 اگر این‌ها را از خودتان پرسید، متوجه می‌شوید که حرف‌های مولانا بوی خوش می‌دهد و اگر بوی خوش نمی‌دهد به دلیل این است که من ذهنی‌تان می‌خواهد درد ایجاد کند چراکه کارگاه خداوند نبوده و کارگاه شیطان هستید.]



کرم کو زاده است در سرگین، آبد  
می نگرداند به عنبر، خوی خود  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۷

برای مثال کرمی که درون مدفوع زاده شده است، هرگز نمی تواند طبع خود را تغییر دهد و به عنبر و بوی خوش عادت کند. ما هم که از اول در فضای ذهن زندگی کرده و به بوی درد خو گرفته ایم دیگر نمی توانیم وارد فضای یکتایی شویم، مگر این که با فضاگشایی مرکزمان را عدم کنیم.

چون نَزَد بر وی نثارِ رَشِّ نور  
او همه جسم است، بی دل چون قُشور  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸  
-رَشِّ: پاشیدن  
-قُشور: جمع قِشر به معنی پوست

چون نور خداوند بر مرکز انسان من ذهنی که به درد عادت دارد و فضاگشایی نمی کند، نپاشیده است، او فقط یک جسمی بدون روح حقیقی ست. درست مانند پوستی که مغز ندارد.

ور زِ رَشِّ نُوْر، حَقِّ قَسْمِیْشِ دَاد  
 هَمْ چُو رَسْمِ مِصْر، سِرْگِیْنِ مَرِغِ زَاد  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۹

اگر خداوند از نور خویش به مرکز انسانی که فضا را باز کرده سهمی عطا کند، همانند رسم متداول مردم مصر، از درون من ذهنی او که مانند سرگین است، جوجه حضورش زاده می‌شود.  
 [مصریان در زمان قدیم تخم‌ها را روی سرگین گذاشته و حرارت تنظیم‌شده‌ای به آن‌ها می‌دادند، پس از مدتی جوجه‌ها از تخم‌ها بیرون می‌آمدند. مولانا تمثیل می‌زند که من ذهنی ما مثل سرگین است که اگر با فضاگشایی نور خدا و گرمای قضا و کن فکان به آن بپاشد، جوجه حضور ما، اصل ما که به زندگی زنده‌است از آن متولد می‌شود.]

با تشکر:  
 کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها  
 گوینده: فاطمه





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۴۸ گنج حضور، بخش دوم (۱)

تا به دیوارِ بلا ناید سرش  
نشود پند دل آن گوشِ کرش  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۶۳

تا زمانی که سر انسانی که من ذهنی را ادامه می‌دهد و مقاومت و قضاوت دارد و چیزهای آفل را در مرکزش می‌گذارد به دیوارِ بلا نخورده باشد، گوشِ کرش پند بزرگان را نمی‌شنود.

پند گفتن با جهولِ خوابناک  
تخم افگندن بود در شوره‌خاک  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۶۴  
-جهول: نادان

پند دادن به شخص نادانی که در خوابِ ذهن است و پندارِ کمال دارد، مانند کاشتن بذر در شوره‌زار است که هیچ‌وقت رشد نمی‌کند.

خُنک جانی که بر بامش همی چوبک زَنَد امشب  
شود همچون سحر خندان، عطای بی عدد بیند  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۸۲  
-چوبک زدن: پاسبانی کردن، نگهبانی کردن.

خوشا به حال انسانی که این لحظه بر بام هشیاری خود چوبک می زند و به عنوان حضور ناظر آگاه و بیدار است تا من های ذهنی نتوانند با ایجاد درد و مسئله، فضای درونش را ببندند و هشیاری او را بدزدند، بنابراین آفتاب زندگی از درون او می تابد و مثل سحر می خندد و برکات بی پایان زندگی را دریافت می کند.



حق، فشاند آن نور را بر جانها  
مُقبِلان برداشته دامانها  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۰  
-مُقبِل: نیک‌بخت

خداوند نور خودش را به‌طور یکسان بر همه جان‌ها تابانده و در بخشش انوارش هیچ فرقی قائل نشده‌است.  
ولی فقط نیک‌بختان یعنی کسانی که فضا را باز می‌کنند و توکل و رضا دارند، آن نور و آن بخشش را دریافت  
می‌کنند.

و آن نثار نور را او یافته  
روی، از غیر خدا برتافته  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۱

کسانی که با فضاگشایی و گذاشتن عدم در مرکزشان به بخشش نور خداوند دست یافته‌اند، روی خود را از غیر خدا، یعنی از همانیدگی‌ها برمی‌گردانند.

هر که را دامان عشقی نا بده  
ز آن نثار نور، بی‌بهره شده  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۲

هر کس که دامان عشق و محبتی نداشته باشد، یعنی من‌ذهنی را نگه دارد و فضاگشایی نکند، از بخشش نور و لطف خداوند بی‌بهره خواهد بود.

حدیث

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ خَلْقَهُ فِي ظُلْمَةٍ فَأَلْقَى عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ. فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى وَ مَنْ أَخْطَأَهُ ضَلَّ.»

«همانا خداوند بلندمرتبه، آفریدگان را در تاریکی [ذهن] بیافرید. پس روشنی خود را [با فضاگشایی] بر آنان بتابانید. هر که را آن نور، برخورد به راه راست آید، و هر که را آن نور برخورد به گمراهی رود.»  
[هرکسی که با فضاگشایی خود را در معرض آن نور قرار بدهد، به راه راست می‌آید و هرکسی فضاگشایی نکند و آن نور به او برخورد به گمراهی می‌رود.]



کورم از غیر خدا، بینا بدو  
مقتضای عشق این باشد بگو  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۳  
-مقتضا: لازمه، اقتضاشده

کوری من بدین معنی است که هیچ همانیدگی در مرکز نیست و غیر از خدا چیزی را نمی بینم و فقط بینا به او هستم، زیرا مقتضای عشق و یکی شدن با خدا همین است که این لحظه با فضاگشایی مرکز را عدم کنم و بر حسب عدم بینم نه بر حسب همانیدگی ها. این مطلب را بگو.

یک شب چو ستاره گر نَخسپی تا روز  
درتابد این چنین مه جان افروز  
-مولوی، دیوان شمس، رباعی شماره ۹۷۳  
-جان افروز: نشاط آورنده، تازه کننده، روشن کننده جان

اگر یک شب درحالی که هشیاری ات هنوز در ذهن است، مثل ستاره نخوابی و برحسب همانیدگی ها نبینی و آن ها دیگر نتوانند تو را به ذهن بکشانند، این ماه جان افروز یعنی خداوند از فضای گشوده شده مرکزت می تابد.

در تاریکیست آب حیوان، تو مَحْسُپ  
 شاید که شبی در آب اندازی پوز  
 -مولوی، دیوان شمس، رباعی شماره ۹۷۳  
 -پوز: دور و بر دهان، دهان  
 - پوز در آب انداختن: آب خوردن، سیراب شدن

ای انسان، آب حیات در تاریکی ذهن است، پس از این تاریکی نترس بلکه با گوش کردن به نصیحت‌های بزرگانی چون مولانا، و با کوشش و مسئولیت‌پذیری مرکزت را از همانیدگی‌ها خالی کن. اگر از خواب تعداد زیادی از همانیدگی‌ها با فضاگشایی بیدار شوی ممکن است روزی از این آب حیات بخوری، دید من ذهنی‌ات از بین برود، هشیاری‌ات عوض شود و از طریق هشیاری نظر بینی.



پیشتر از واقعه، آسان بُود  
در دل مردم، خیال نیک و بد  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۹۶  
-واقعه: حادثه، پیکار

قبل از این که انسان وارد جنگ برای انداختن همانیدگی‌ها شود، این کارزار رها شدن از همانیدگی‌ها و پیروزی و شکست در برابر آن‌ها در ذهن او آسان جلوه می‌کند.

چون درآید اندرون کارزار  
آن زمان گردد بر آن کس کار، زار  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۹۷  
-کارزار: میدان جنگ، جنگ و جدال، پیکار، نبرد

اما همین که وارد کارزار شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها شد، متوجه می‌شود با چیزها و انسان‌ها همانیده است، درد پخش می‌کند و دردهای زیادی دارد که باید آن‌ها را بیندازد آن موقع کار بر آن شخص زار می‌شود.

چون نه شیری، هین منه تو پای، پیش  
کان اجل گرگ است و، جان توست، میش  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۹۸

اگر تو شیر نیستی، یعنی تعهد نداری و تصمیم نگرفته‌ای که واقعاً همانیدگی‌ها را از مرکزت خارج کنی، بنابراین در این راه جلو نرو، زیرا مردن نسبت به من ذهنی مثل گرگ بوده و جان ذهنی تو مثل میش است.



ور ز ابدالیّ و، میشت شیر شد  
 ایمن ا، که مرگ تو سرزیر شد  
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۹۹  
 -ابدال: مردم شریف، صالح و نیکوکار، مردان خدا  
 -سرزیر: مغلوب، سرازیر، سرنگون

و اگر تو جزو کسانی هستی که میشی هشیاری جسمی شان به شیر هشیاری حضور تبدیل شده، در این صورت ایمن و خاطر جمع باش که مرگ نسبت به من ذهنی از بین رفته است و نمی تواند تو را بترساند. [مرگ نسبت به من ذهنی کار سختی است ما نباید اظهار شجاعت کنیم و با مقایسه خود با دیگران بگوییم من از همه شجاع ترم و راحت نسبت به من ذهنی می میرم.]

کیست ابدال، آنکه او مُبدَل شود  
خمرش از تبدیل یزدان، خَل شود  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۰۰  
-مبدل: عوض شده، تبدیل شده  
-خمر: شراب  
-خَل: سرکه

ابدال چه کسانی هستند؟ ابدال همان کسانی هستند که شرابِ هشیاری جسمی شان تبدیل به سرکه حضور شده است.

لیک مستی، شیرگیری وز گمان  
شیر پنداری تو خود را هین مران  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۰۱

اما تو مست هشیاری جسمی هستی و با ذهنت می گویی من شیر شکار می کنم ولی در حقیقت فقط از روی  
توهمات من ذهنی ات خودت را دلاور و شیر می پنداری، پس مواظب باش و براساس این خیالات بی اساس جلو  
نرو، یعنی آگاه باش که کارزار انداختن همانیدگی ها آسان نیست.



گفت حق ز اهل نفاق ناسدید

بأسهم ما بینهم بأس شدید

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۰۲

—ناسدید: ناراست، نادرست

خداوند درباره من‌های ذهنی اهل نفاق فرموده‌است: آنان در جمع خود ذهناً اظهار دلاوری و شجاعت کرده و خودشان را با دیگران مقایسه می‌کنند، ولی اهل کار نیستند و در عمل قوانین زندگی و اخلاقیات را رعایت نکرده و ضعف نشان می‌دهند، من‌ذهنی‌شان را کوچک نمی‌کنند، از حرف دیگران خشمگین شده، واکنش نشان می‌دهند و از مرگ می‌ترسند.

قرآن کریم، سوره حشر (۵۹)، آیه ۱۴

—«... بأسهم بینهم شدید...»

[من‌های ذهنی در شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها] «... به همدیگر اظهار شجاعت می‌کنند...» [ولی در عمل اهل کار نیستند.]

اسم خواندی، رو مسمی را بگو  
 مه به بالا دان، نه اندر آب جو  
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۵۷  
 -مسمی: نامیده شده، نام کرده شده، صاحب نام

هرگاه اسمی را خواندی بین این اسم به چه چیزی دلالت می کند. مثلاً نام خداوند به فضاگشایی و زنده شدن به زندگی اشاره می کند. الفاظ و حروف مانند آب جو است و مسمی مانند ماه آسمان. همان طور که تصویر ماه را که در جوی آب منعکس شده، باید در آسمان جست و جو کرد نه در جوی آب، ذهن نیز مانند جوی آب است که تصویری از حضور، انداختن همانیدگی ها و کوچک شدن نسبت به من ذهنی را با هشیاری جسمی تجسم می کند و آن را کار آسانی می داند. درحالی که برای تجربه عملی کوچک شدن به ذهن باید فضا را باز کرد تا بتوان به خداوند زنده شد.



ای ز غم مُرده که دست از نان تَهی ست  
چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای کسی که از غم نداشتن چیزهایی که به تو زندگی نمی دهند و کمکت نمی کنند، جانت به لب رسیده و منقبض شده‌ای، اگر واقعاً ایمان داری که خداوند غفور و رحیم است، اگر از جنس او بوده و تسلیم هستی و توکل و رضا داری، پس چرا این قدر در ذهنت می ترسی و شب و روز خوابت نمی برد؟  
[اگر می گویی خداوند غفور و رحیم است، باید فضا را باز کنی و ترست صفر شود و بدانی که ترس معنی ندارد. ولی اگر هنوز برای از دست دادن چیزها و همانیدگی‌ها می ترسی پس از جنس من ذهنی هستی.]



در میانِ همدگر مردانه‌اند  
در غزا چون عورتانِ خانه‌اند  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۰۳  
-عورتان: زنان

این من‌های ذهنی لاف‌زن وقتی با هم می‌نشینند، شروع به خودنمایی می‌کنند، می‌خواهند از هم پیشی بگیرند و انداختن همانیدگی‌ها را بسیار سهل می‌پندارند و می‌گویند من از بقیه بهترم، اما در جنگ برای خالی کردن مرکز از همانیدگی همچون زنانِ خانه‌دار هستند، یعنی فقط حرف می‌زنند و عملی از آن‌ها سر نمی‌زند.

گفت پیغمبر، سپهدار غیوب  
لاشجاعه یا فتی قبل الحروب  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۰۴  
-غیوب: جمع غیب، غایب شدن، ناپدید شدن

حضرت رسول که سردار و سپهسالار جهان غیب است فرمود: «ای جوان، پیش از جنگ، شجاعت مفهومی ندارد.» یعنی اگر شما تا به حال هیچ گدام از همانیدگی‌ها را از مرکزتان بیرون نکرده‌اید، نگوئید که من شجاع هستم.

شَشَه می گیر و روز عاشورا  
تو نتانی به کربلا بودن  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۲  
-ششه: شش روز اول بعد از عید فطر

تو همان مراسم ذهنی را برپا کن و فقط حرف بزن، شَشَه بگیر (یعنی شش روز اول بعد از عید فطر را روزه بگیر)  
و مراسم عاشورا را برگزار کن، برای این که نمی توانی در کربلا باشی یعنی نمی توانی نسبت به من ذهنی بمیری.



وقت لاف غزو، مستان کف کنند  
وقت جوش جنگ، چون کف بی فنند  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۰۵  
-غزو: جنگ کردن، جنگاوری

این من‌های ذهنی لاف‌زن موقع ادعای جنگ یعنی شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها آن‌قدر حرف می‌زنند که دهانشان کف می‌کند، اما وقتی عملاً وارد کارزار شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها و کوچک شدن نسبت به من‌ذهنی می‌شوند اصلاً فضاگشایی نمی‌کنند و مثل کف صابون می‌ترکند.

وقت ذکر غزو، شمشیرش دراز  
 وقت گر و فر تیغش چون پیاز  
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۰۶  
 -گر و فر: جنگ و گریز

این من ذهنی گزافه گو موقع تعریف جنگ شمشیرش خیلی دراز است و می گوید خیلی راحت همانیدگی ها را می اندازم، اما همین که پای جنگ به میان می آید، شمشیرش مثل پیاز کند است، زیرا شمشیرش همان شمشیر من ذهنی است.

[مثلاً وقتی توسط زندگی امتحان شده، بی مراد می شود و یک چیزی برخلاف شرطی شدگی های او صورت می گیرد، مثلاً وقتی همسرش اشتباه می کند، بخشیدن و صحبت در مورد آن موضوع برایش ممکن نیست و نمی تواند فضاگشایی کند.]

وقت اندیشه، دل او زخم جو  
 پس به یک سوزن تهی شد خیک او  
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۰۷

من ذهنی یاوه گو دلش زخم جو و کینه جو است، ولی ادعا می کند از برخورد دیگران عصبانی و ناراحت نمی شود، هیچ چیز به او بر نمی خورد، اما او در واقع مانند خیک پر از بادی ست که با یک ضربه سوزن، بادش خالی می شود و می رنجد.

[ما معمولاً در امتحانات زندگی رفوزه می شویم! به طور مثال وقتی از همسر، فرزند و یا دیگران خطایی سر می زند، حول محور آن می چرخیم و آن رنجش را قوی تر می کنیم، در واقع ما عذرخواهی و اصلاح را نمی پذیریم و با این کار بر اساس من ذهنی عمل می کنیم، نه بر اساس فضاگشایی و بخشش.]



من عجب دارم ز جویای صفا  
کو رمد در وقت صیقل از جفا  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۰۸

در این جا مولانا می گوید تعجب من از کسانی است که به دنبال نابی و صافی قلب هستند و می خواهند فضا را باز کنند و هشیاری خالص ایزدی را پیدا کرده و به هشیاری نظر زنده شوند، اما همین که می خواهد مرکزشان از طریق بی مرادی صاف شود از کمترین درد هشیارانه و ناملايمات می رمند.

عشق چون دعوی، جفا دیدن گواه  
چون گواهِت نیست، شد دعوی تباه  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۰۹

عشق مانند ادعاست و جفا دیدن و تحمل درد هشیارانہ در راه عشق مانند گواه و شاهد است. [عشق به معنی بیرون آمدن از ذهن و یکی شدن دوباره با خداوند است.]

چون گواهِت خواهد این قاضی، مرنج  
بوسه ده بر مار، تا یابی تو گنج  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۱۰

اگر قاضی که خداوند است از تو گواه و شاهد برای ادعای عاشقی ات بخواهد تو نباید رنجیده خاطر شوی. یعنی وقتی خداوند از تو بخواهد که در راه او برای خالی کردن مرکز از همانیدگی ها درد هشیارانہ بکشی نباید بی تابی کنی، بلکه باید مار را ببوسی. یعنی باید با درد هشیارانہ انداختن همانیدگی ها مواجه شوی تا به گنج هشیاری حضور دست یابی.

آن جفا با تو نباشد ای پسر  
بلکه با وصف بدی، اندر تو در  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۱۱

ای پسر، آن جفایی که در راه عشق و زنده شدن به زندگی می بینی و آن دردهای هشیارانهای که می کشی برای تو به عنوان هشیاری و امتداد خدا نیست، بلکه آن جفا و رنج بر اوصاف بدی است که در من ذهنی تو وجود دارد.

با تشکر:  
کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها  
گوینده: لیلا





با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود







**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**